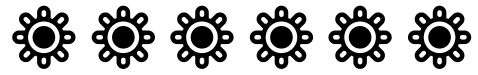


❁ مرد یخی | ترنج | ❁, ۱۷, ۱۲, ۱۹

[۲۰:۲۸]



#پارت ۹۸

#ترنج

با چشمایی که مطمئنم عاری از احساس بود خیره شدم  
بهش و گفتم حاله ازت بهم میخوره تو یه آشغال نامردی  
اینجوری می گفتم دوستم داری مراقبمی؟

تو کثافت بی رحمی خدا لعنتت کنه

آرش با تمسخر شروع کرد به خندیدن و قهقهه زدن  
جووری میخندید که انگار برایش جک تعریف کردم

مثل دیونه ها خنده الکی می کرد متعجب از رفتارش خیره  
شدم بهش که بعد از اینکه خندش تموم شد گفت: وای  
دختر جون تو چه خوش خیالی چقد ساده لوحی چقدر  
احمقی واقعا فکر کردی من عاشق کشته مردتم؟ که قصد  
دارم بشم شاهزاده رویاهات بر اسب سفید و توهم بشی  
ملکم بشی تاج سرم شی اخه با

خودت چی فکر کردی فکر کردی من حاضر میشم با یه  
دختر روستایی ازدواج کنم؟ محض اطلاع میگم دختر  
کوچولو فکر میکنی بابات برای چی راضی شد تو با من  
باشی؟؟

هر لحظه بیشتر از قبل بهت زده می شدم از حرفاش  
منتظر بودم ببینم چی می خواد بگه با حرفی که زد اتاق  
دور سرم چرخید وای خدایا این امکان نداره  
من باور نمی کنم

آرش با بی رحمی تمام گفت: من تورو از بابات خریدم  
پول زمینی که می خواست دادم در عوض تورو از بابات  
خریدم  
و دلم خواست ازت استفادت کنم

الان که استفاده کردم خیلی ناب و بکر بودی لذتی با تو  
تجربه کردم با هیچ کدوم از دخترای اطرافم نداشتم من  
برای پول دادنم ناراحت نیستم چون برای فاحشه ها هم  
که یشب پیشم بودن پول خرج

کردم ولی خب میدونی تو دیگه دلم زدی خسته شدم  
 دنبال یه کیس جدیدم الانم بهتره بری دور بر من پیدات  
 نشه چون من قراره برگردم بیبی  
 نفسم بالا نمی امد گوشام کر شده بود انگار یعنی حرفای  
 آرش واقعی بود یا من خواب بودم؟ و.....

مرد یخی | ترنج | ❁ ۱۸, ۱۲, ۱۹

[۲۱:۵۷]



#پارت ۹۹

#ترنج

صدای آلا می آمد که داشت با مادرم و بی بی گل حال  
احوال پرسسی می کرد  
از مادرم پرسید: خاله ترنج کجاست  
غم تو صدای مادرم شنیدم لعنت فرستادم به خودم و  
بختم

\_ تو اتاقشه دخترم حالش زیاد خوب نیست  
لبخند تلخی رو لبام آمد: من خوبم من عالیم بهتر از این  
نمیشم

در اتاق که باز شد آلا وارد شد با دیدن شکمش لبخندی  
همراه با بغض زدم  
کاش منم میتونستم ....

فکرهایی که به سختی پششون زدم دوباره به مغزم  
هجوم آوردن

نمیدونم وضعیتم حاله چجور بود که آلا با دیدنم زد زیر  
گریه و امد محکم بغلم کرد گریه نمی کردم یعنی اشکی  
نداشتم بریزم چشمه اشکم خشک شده بود

یک هفته بعد از اون روز نحس دارم گریه میکنم دارم  
درد میکشم دیگه مگه اشکیم باقی می مونه؟

آلا بعد از کلی گریه کردن نشست و من سرم گذاشتم رو  
پاش شروع کرد به نوازش کردن موهام دوتامون سکوت  
کرده بودیم

با غم گفت: ترنج اگه ازت پرسه پیشدی به این حال  
افتادی بهم میگی؟ بهم میگی دردت چیه مگه نگفتی ما  
دوستیم ما خواهریم مگه یادت رفته من قبل از ازدوایم با  
میلا د همه چی که تو دلم بود بهت می گفتم حالا رسیدی  
به من غریبه شدی؟ می ریزی تو خودت؟

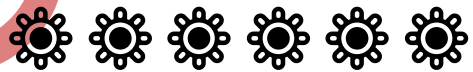
چقدر غریبه ام یه حرفی بزن بهم بگو چی شده مطمئن  
باش پیش خودمون میمونه مادرت اینا نگران حرف  
نمیزنی

زیر چشمات گود شده لاغر شدی تورخدا روزه سکوت  
نگیر یه حرفی بزن؟

ربط داره به دکتر؟ میلاد دیشب یادش امده بود که تو  
زمین چیزی جا گذاشته رفته بود بیارش می گفت دکتر  
چمدون به دست دیده داره سوار ماشین میشه میره؟  
با چیزی که آلا گفت سریع از جام بلند شدم و متحیر  
نگاهش کردم به گوشام شک کردم یعنی یعنی آرش  
رفت؟ یعنی واقعا منو کشت و رفت؟  
با چشمای پر اشکم خیره شدم به آلا که نگران زل زده  
بود بهم یهو بفضم ترکید و شروع کردم به گریه کردن و  
تعریف کردن

که چجوری به این وضع افتادم چجوری نابود شدم آلا با  
شنیدن هر حرفم پا به پای من اشک ریخت غصه خورد  
و...

مرد یخی | ترنج | ❄️ ۱۹, ۱۲, ۱۹  
[۲۰:۰۱]



#پارت ۱۰۰

bartarinroman



## #ترنج

آلا با شنیدن حرفام پا به پای من اشک ریخت غصه  
 خورد بعد از اینکه اشکم پاک کردم از بغلش سریع امدم  
 بیرون و گفتم: آلا من نمیتونم اینجا بمونم من ننگ  
 خانوادم میشم اگه خان بفهمه منو می کشه آرش هم که  
 فرار کرد من کسیو ندارم پشتم باشه  
 آلا متعجب گفتم: یعنی چی ترنج منظورت چیه؟  
 \_باید از روستا برم باید فرار کنم من نمیتونم بمونم اگه  
 اهالی روستا و خان بفهمن واویلاست  
 \_دیونه شدی تو یه دختر تنها با یه بچه بی گناه کجا  
 داری بری؟ میخوای بری شهر که چی بشه بری پیش  
 کی؟ اصلا بیا بریم خونه خودم بعدا به پدرم میگم با خان  
 حرف بزنه

با بغض گفتم: خودت میدونی نمی شه خان به هیچ  
 سراطی مستقیم نیست من یکاری میکنم خدا بزرگه  
 مواظب خودم و بچه ام هستم تو خدا کمک کن من  
 نمیتونم با این وضعیت اینجا بمونم شکمم داره میاد جلو  
 میفهمن باید قبل از فهمیدن اونا از اینجا برم نمیخوام  
 ننگ مادرم و بی بی گل باشم

باشه قربونت برم تو گریه نکن من یه فکری دارم تو  
 الان بلند شو وسیله هایی که نیازته طلا جواهرای هم  
 داری ببند تو یه بچه جمع کن باهم میریم بیرون من به  
 مادرت میگم امشب ترنج میاد پیش من حال هواس  
 عوض شه بعد از اون میریم به میلاد میگم ببرت خارج از  
 روستا

اشکام پاک کردم و از جام بلند شدم وجودم سر تا سر  
 استرس شده بود چندتا تیکه لباس و طلا جواهراتم

شناسنامه برداشتم بستم تو یه بقچه زیاد چیزب  
برنداشتم تو چشم باشه اتاقم خالی شده

به طرف پنجره رفتم و بقچه رو پرت کردم بیرون تا از  
اونور برش داریم جلوی مادرم اینا نمی شد با بقچه رفت  
شک میکردن

دستام یخ زده بود به آلا کمک دادم بلند شه باهم رفتیم  
بیرون با دیدن بی بی گل و مادرم توی حال بغضم گرفت  
لعنتی من چجوری از تون دل بکنم چجوری ول کنم برم  
خدا میدونه چقدر دل تنگشون میشم

اما مطمئن بودم اینجوری مایه ننگ نمیشم چون اگه  
بفهمن تو روستا یه دختر بدون ازدواج حامله شده دیگه  
هیچی ..... فرارم کار خوبی نیست اما من مجبورم و.....